

## بررسی مقاله «ارث» در دایرةالمعارف قرآن لیدن

نویسنده مقاله: دیوید پائوئرز

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد فاکر میبیدی\* (دانشیار جامعه المصطفیٰ العالمیه)

### چکیده

یکی از مهم ترین مسائل فقهی و حقوقی در شریعت مقدس اسلام موضوع ارث است که معمولاً در فقه اسلامی مورد بحث قرار می گیرد و سهم الارث زن و مرد و فرزندان و دیگر خویشان مشخص می شود. این موضوع به دلیل طرح آن در آیات متعدد قرآن کریم از سوی قرآن پژوهان نیز مورد عنایت قرار گرفته است و تحقیقات زیادی نسبت به آن صورت گرفته است. یکی از این پژوهش ها مقاله «ارث» دایرةالمعارف لیدن از آقای دیوید پائوئرز است که بحث نسبتاً کاملی ارائه نموده و به دیدگاه های مختلف مذاهب اسلامی اشاره کرده است. لیکن برخی مواضع این نوشته جای تکمیل، توضیح و نقد وجود دارد که ناقد آنها را مورد کنکاش قرار داده است.

توجه به نقاط ضعف مقاله روشن می کند که برخی برداشت های تفسیری نویسنده از آیات، مناسب نبوده است و برخی اظهار نظرهای او براساس مبانی اهل سنت بوده و دیدگاه فقهای شیعه را مورد توجه قرار نداده است و نیز اینکه نسبت عول از سوی وی به امام علی علیه السلام صحیح نیست و اقتباس قانون ارث اسلام از یهود یا روم مردود است. واژه های اصلی: قرآن، مستشرقان، ارث، فرائض.

## مقدمه

مقاله «ارث» از آقای دیوید پاورز (David Powers) است که از چند جهت نیازمند توضیح و نقد است، با این حال، نکات مثبتی نیز در بردارد؛ از جمله اینکه وی دیدگاه پژوهشگری به نام کیمبر را یادآوری کرده که معتقد است: «قانون ارث شیعه به نظام اصیل قرآنی نزدیک تر است تا قانون ارث اهل سنت». این سخن حقی است و راز و دلیلش این است که اهل سنت فقه خود را از مکتب صحابه و خلفاء گرفته‌اند، لیکن فقه شیعه آن را از مکتب ائمه اهل بیت علیهم السلام اخذ نموده است. دیگر اینکه بنا به معتقدات شیعه، ائمه معصومین علیهم السلام به عنوان مصداق منحصر به فرد آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ (احزاب / ۳۳) که از عصمت برخوردارند، می‌دانند.

## اول: ترجمه گزیده مقاله ارث

طبق منابع قدیمی اسلامی، انتقال درون نسلی اموال از طریق آخرین وصیت و وصیتنامه، روند شناخته شده‌ای قبل از ظهور اسلام و در دوره مکه بوده است. [۱] هجرت به مدینه در سال اول هجری، تغییرات خاصی را در قواعد موجود ارث ایجاد کرد. با هجرت به مدینه، مهاجران به طور جدی از خویشاوندان مشرک خود در مکه جدا شدند. به همین دلیل، پیامبر میان مهاجران و انصار عقد اخوت برقرار نمود. [۲]

مطابق این قرار، مهاجران دیگر نمی‌توانستند از خویشان خود در مکه ارث ببرند، اما ممکن بود از انصار در مدینه ارث ببرند و بالعکس (نک. انفال / ۷۲) [۳]. این قرار بعدها با آیات ۷۵ انفال و ۶ احزاب نسخ شد. [۴]

عقاید مربوط به ارث، به شکل وحی الهی و سنت نبوی در مواقع متعددی در دوره مدینه اظهار شد. در اوایل این دوره، شش آیه که جنبه‌های مختلف جانیشینی در وصیت [۵] را قاعده‌مند می‌کرد، بر پیامبر نازل شد. برای سهولت، از این پس به این دست آیات، آیات وصیت گفته می‌شود. [۶] این آیه‌ها عبارت است از: آیه ۱۸۰، ۱۸۱ و ۱۸۲ بقره، ۲۴۰ بقره [۷] و آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ بقره [۸] است که در سایه این قوانین موجود در این آیات، هر شخص مشرف به مرگ می‌تواند از این اختیار اساسی برخوردار باشد که تعیین کند از میان خویشان خود چه کسی و به چه میزانی ارث برد.

بعد از جنگ احد در سال سوم هجری، دسته دومی از آیات بر محمد ﷺ نازل شد که برای تقسیم مال، قواعد اجباری مقرر می‌کرد. در میان پاره‌ای از روایاتی که درصدد بیان شأن نزول این آیاتند، روایت ذیل پرده از ابهام‌هایی بر می‌دارد. بیوه اوس بن ثابت انصاری که در احد کشته شد، نزد پیامبر گلایه کرد که دو تن از پسرعموهای پدری‌اش او و دخترانش را غیرمنصفانه از ارث محروم کرده‌اند. محمد ﷺ آن زن را مرخص کرد «تا ببیند خدا چه راهنمایی می‌کند» (واحدی، اسباب، ۱۳۷-۱۳۸). پس از مدت کوتاهی سه آیه نازل شد: یعنی آیه ۷ نساء که بر حق ارث مردان و زنان صحه گذاشت و آیات ۱۱- ۱۲ نساء که سهم دقیق و جزئی دختران، پدر و مادر، برادران و خواهران و شوهر یا همسر را مشخص کرد....

این قانون بعدها با آیه ۱۷۶ نساء که از کلاله پاسخ می‌دهد، تکمیل شد. در جایی که قسمت دوم آیه ۱۲ نساء حداکثر به خواهر و برادر یک‌سوم میراث را عطا می‌کند، آیه ۱۷۶ نساء از پنجاه درصد تا تمام میراث را حق آنان می‌داند. مفسران قرآن این تعارض ظاهری را این‌گونه رفع کرده‌اند که خواهران و برادران مذکور در آیه ۱۲ نساء در واقع خواهران و برادران ناتنی‌اند، در حالی که خواهران و برادران مذکور در آیه ۱۷۶ نساء هم‌خون یا از یک پدر و مادرند. [۹] این جرح و تعدیل خواهران و برادران در آیه دوم به عنوان هم‌خون یا تنی با قرائت دیگری از آیه منسوب به ابی‌بن کعب و سعد بن ابی‌وقاص تأیید شده است [۱۰] (زمخشری، کشاف، ۴۸۶/۱؛ نيسابوری، تفسیر، ۲۰۰/۴). برای کارا بودن این توضیح، اثبات اینکه آیه ۱۷۶ نساء بعد از قسمت دوم آیه ۱۲ نساء نازل شده، مهم است؛ شاید با همین هدف بعضی مفسران چنین تعلیم کرده‌اند که آیه ۱۷۶ نساء آخرین آیه‌ای است که بر محمد ﷺ نازل شده است (قرطبی، جامع، ۲۸/۶؛ بیضاوی، أنوار، ۲۴۵/۱) [۱۱].

به آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶ نساء به لحاظ سنتی «آیات الميراث» گفته می‌شود. این آیات با یکدیگر هسته اصلی «علم الفرائض» یا علم سهم‌ها را تشکیل می‌دهد [۱۲] و قواعد اجباری تقسیم مال را معین می‌کند. بعضی از حشو و زواید موجود در آیات مربوط به وصیت و آیات الميراث و ناهماهنگی‌های ظاهری میان آنها را محمد ﷺ در دو سال آخر عمر خود روشن کرد... (بخاری، صحیح، ۱۸۶/۲؛ قس. مسلم، صحیح، ۱۲۵۰/۳- ۱۲۵۳ [احادیث ۵- ۱۰] [۱۳]. این اظهارات در جنبه‌های اجباری و اختیاری علم الفرائض تعادل ایجاد می‌کنند: یعنی حداقل دو سوم میراث در

میان خویشان بر اساس آیات المیراث توزیع می‌شود و حداکثر یک‌سوم بر اساس صلاح‌دید شخص مشرف به مرگ برای موصی له. اما آیا پدر و مادر یا همسر علاوه بر سهمشان از میراث، می‌توانند با وصیت از مقدار یک‌سوم هم ارث ببرند؟ علی‌الظاهر نه؛ [۱۴] زیرا از محمد ﷺ نقل کرده‌اند که وی در ایام حجة الوداع در سال دهم هجری گفته است: «هیچ وصیتی برای وارث نیست (لا وصیة لوارث)»؛ یعنی شخص مشرف به مرگ حق ندارد برای کسانی که سهمی از میراث دارند و میزان آن در آیات المیراث مشخص شده است، وصیتی بر جای گذارد (ابن‌هشام، سیره، ۹۷۰)؛ [لذا] از زمان شافعی (د. ۲۰۴) فقهای مسلمان این حکم پیامبر را نشانه این دانسته‌اند که آیات المیراث، آیات مربوط به وصیت را نسخ کرده است (شافعی، رساله، ۶۹، ش ۳۹۸). [۱۵]

قانون قرآنی ارث با احادیث منقول بیشتری که منسوب به پیامبر و صحابه است، تکمیل شده است؛ مثلاً یک مسلمان نمی‌تواند وارث کافر شود و بالعکس. [۱۶]...

اصول کلی مقررات ارث در نظر اهل سنت بدین قرار است: دو دسته وارث وجود دارد: خویشان یا اهل الفرائض (سهم‌بران) و خویشان پدری (عصبه)... در درون هر طبقه، شخص نزدیک‌تر به لحاظ درجه خویشاوندی به متوفی همه کسانی را که به لحاظ درجه در مرتبه دورتری قرار می‌گیرند، از ارث محروم می‌کند؛ مثلاً پسر، پدر بزرگ را از ارث محروم می‌کند... [بنابراین] تقسیم میراث در دو مرحله انجام می‌شود: ابتدا سهم بران صاحب حق، مقرری قرآنی خود را می‌برند؛ سپس نزدیک‌ترین عصبه زنده هر چه را باقی مانده به ارث می‌برد... اما شیعیان امامی نظام استحقاق طبقه دوم وراثت، یعنی عصبه را آن‌گونه که اهل سنت بیان می‌کنند، قبول ندارند. به جای اصل جانشینی عصبه ذکور، آنها بر معیار نزدیکی رابطه خویشی یا قرابت که به طور مساوی در حق زن و مرد، عصبه و خویشان تنی متوفی اعمال می‌شود، تکیه می‌کنند [۱۷]. در این نظام، تقدم در ارث به خانواده درونی شامل فرزندان، پدر و مادر و خواهران و برادران متوفی به علاوه همسر تعلق دارد. این خویشان نزدیک «ریشه‌هایی» محسوب می‌شوند که از طریق آنان «شاخه‌های» خانواده بیرونی، که در مرتبه بعدی تقدم ارث قرار می‌گیرند، به متوفی متصل می‌شوند. هیچ «شاخه‌ای» بر اساس رابطه غیر عصبی با متوفی از ارث محروم نمی‌شود؛ هر «ریشه‌ای» این صلاحیت را دارد که حق ارث خود را به «شاخه» خویش منتقل کند (Kimber, Quranic Law, 292-322)

تفاوت اساسی فقه شیعه و سنی در این گفته منسوب به [امام] جعفر صادق [ع] (د. ۱۴۸) است که «میراث متعلق است به نزدیک‌ترین خویشان و عصبه ذکور [دور] می‌تواند خاک بخورد» [۱۸] (همان، ۳۲۲؛ نیز نقل شده در Coulson, Succerssion, 108). علم الفرائض به طور قابل تصدیقی به دلیل پیچیدگی محاسبات آن مشهور شده است. از محمد [ص] نقل شده است که «قوانین ارث را بیاموزید و آن را به دیگران تعلیم دهید؛ چرا که این قوانین نیمی از دانش مفید است». مطابق نسخه دیگری از این روایت، پیامبر گفته است: «قوانین ارث نیمی از کل دانش را می‌سازد [۱۹] و اینها اولین مجموعه دانشی است که در معرض فراموشی است» (بیهقی، سنن، ۶/۲۰۸-۲۰۹).

مسلمانان پرهیزکاری که توجه خود را در قرن اول ظهور اسلام وقف متن قرآن می‌کردند با مواردی مواجه شدند که نتیجه به کارگیری یک قاعده قرآنی در آنها ظاهراً با به کارگیری یک قاعده دیگر متفاوت می‌شد. بدین سان، آیه ۱۱ نساء که اعلام می‌کند «سهم پسر چون سهم دو دختر است» عبارتی است که مفسران متقدم، آن را به مثابه قاعده کلی در نظر گرفتند و آن را درباره همه زنان و مردان از یک طبقه و از یک درجه خویشاوندی با متوفی (مانند پسران، دختران، برادران و خواهران، مادران و پدران) به کار بردند. اما این اصل در مورد مرد بی‌فرزندی که می‌میرد و همسر و پدر و مادرش ورثه او هستند، تناقض دارد؛ چه آیه ۱۱ نساء یک سوم میراث را به مادر تخصیص می‌دهد («و اگر فرزندی نداشته باشد و تنها پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است»؛ و قسمت دوم آیه ۱۲ نساء یک چهارم میراث را به بیوه اختصاص می‌دهد («یک چهارم از میراث شما برای آنان است، اگر شما فرزندی نداشته باشید»). در این صورت پنج دوازدهم میراث برای پدری می‌ماند که نزدیک‌ترین عصبه موجود است. در اینجا واضح است که سهم پدر دو برابر سهم مادر نیست.

این اصل یک بار دیگر به طور جدی تری نقض می‌شود؛ آنجا که اگر زن بی‌فرزندی از دنیا برود و شوهر و پدر و مادرش وارثان او باشند، آیه ۱۱ نساء دوباره یک سوم میراث را به مادر تخصیص می‌دهد و قسمت اول آیه ۱۲ نساء نیمی از میراث را به شوهر می‌دهد («نیمی از میراث همسرانتان از آن شماست، اگر آنان فرزندی نداشته باشند»). در این

صورت، یک ششم مال به پدری به ارث می رسد که نزدیک ترین عصبه موجود است. در اینجا سهم مادر (یک سوم) به اندازه دو برابر سهم پدر (یک ششم) است و ناقض قاعده قرآنی آیه پیش است که مردان را مستحق دو برابر سهم زنان می داند. [۲۰]

این مسأله طبق گزارش ها مسأله شناخته شده ای در میان صحابه پیامبر بوده است. درباره مورد دوم، نقل شده که ابن مسعود (د. ۳۲) اعلام کرده است: «خداوند هرگز ندیده است که من مادر را بر پدر ترجیح دهم» (Raddatz, Fruislamisches Erbrecht, 37).

طبق گفته ابن مسعود، این مسأله اولین بار به دست خلیفه دوم عمر بن خطاب (حک. ۱۳ - ۲۳) حل شد. وقتی از او درباره مرد بی فرزندی که مرده و همسر و پدر و مادری بر جای گذاشته است، پرسیدند، او پاسخ داد: «همسر مستحق یک چهارم است، مادر مستحق یک سوم باقی مانده (یعنی یک چهارم) و پدر مستحق همه آنچه باقی مانده (یعنی یک دوم)» (ابن شعبه، سنن، ۱۲/۳-۱۳، بخش یکم، [احادیث ۶ - ۸]؛ بیهقی، ۲۸۸/۶، سطرهای ۴-۶).

در اینجا عمر این اصل را که مرد مستحق دو برابر زن است، با اضافه کردن چیزی به عبارت قرآنی که سهم مادر را مقرر می کند، حفظ می کند (پدر یک دوم ارث می برد و مادر یک چهارم) [۲۱]، گویا قرآن می گوید: «یک سوم از آنچه می ماند»، در حالی که این عبارت در قرآن نیست. اما این اصل به قیمت از دست رفتن این بیان صریح قرآن که مادر در این مورد باید از یک سوم میراث ارث ببرد، حفظ شده است. این راه حل در جایی که زن می میرد و شوهر و پدر و مادرش وارث او هستند، به شیوه مشابهی حل شده است و این راه حل با اسناد متفاوت به علی علیه السلام (د. ۴۰)، حارث اعور (د. ۶۴) و زید بن ثابت (د. ۴۵) نسبت داده شده است. اما این دو مورد معمولاً زیر عنوان عمریتان، یعنی دو مسأله ای که به دست عمر حل شدند، شناخته شده است.

در موارد خاصی که شخصی بمیرد و مجموعه وارثانی به جا گذارد که همه آنها سهم بر باشند و هنگامی که سهم دقیق و جزئی آنان محاسبه شود جمع سهم ها از صد در صد مال تجاوز کند، مسأله متفاوتی مطرح می شود؛ مثلاً فرض کنید مردی مرده است و دو دختر، پدر و مادر و همسرش وارثان او هستند، هر شش نفر سهم بزنند، [۲۲] اما جمع سهم هایی که در قرآن مشخص شده است (دو سوم برای دختران، یک ششم برای پدر، یک ششم برای مادر، یک هشتم برای همسر) برابر با  $\frac{27}{24}$  میراث می شود.

این مسأله علی‌الظاهر در زمان عمر شناخته شده و یا توسط خود عمر یا زید بن ثابت و یا علی علیه السلام حل شده بود. بنا به یک روایت، کسی در میان وعظ علی علیه السلام پرید و پرسید: چگونه میراث در جایی که متوفی پدر و مادر، دو دختر و همسر دارد، تقسیم می‌شود. در همان لحظه علی علیه السلام بی‌درنگ پاسخ داد: «یک هشتم سهم زن، یک‌نهم می‌شود» [۲۳] (ابن شعبه، سنن، ۱۹/۳، بخش اول [حدیث ۳۴]؛ بیهقی، سنن، ۲۵۳/۶، سطر ۴ - ۵). در واقع، راه حل این بود که سهم هر یک از وراثت به نسبت کم شود تا مجموع سهم‌ها به یک برسد. لذا سهم‌ها بدین قرار می‌شود:  $\frac{16}{27}$  سهم دختران،  $\frac{4}{27}$  سهم پدر،  $\frac{4}{27}$  سهم مادر،  $\frac{3}{27}$  سهم همسر که مجموع آنها یک یا  $\frac{27}{27}$  می‌شود. اگرچه این فرآیند که به عنوان مسأله «عول» [۲۴] یا کاهش به نسبت مشهور شده است، یک معمای ریاضی را حل کرد، اما یک مسأله تفسیری به وجود آورد؛ چرا که نتیجه کاهش سهم هر یک از ورثه بر اساس نسبت به معنای این است که هیچ کدام از ورثه آن، سهم دقیق و معینی را که قرآن گفته بود، نبرده‌اند.

### آراء غربی

از پایان قرن نوزدهم، محققان خطوط کلی بیان قدیمی اهل سنت در تدوین علم الفرائض را پذیرفته‌اند. رابرتسن اسمیت (W. Robertson Smith)، مارچیس (W. Marçais) و بوسکوات (G.H. Bousquet) آنچه را «نظریه تلفیق» (Superimposition theory) [۲۵] نامیده می‌شود، بسط داده‌اند: در شبه جزیره عربستان قبل از اسلام، حق ارث منحصر به عصبه یا خویشان پدری بود. قرآن قانون مرسوم قبیله‌ای عربستان پیش از اسلام را با افزودن یک طبقه جدید بر وارثان حقوقی (یعنی طبقه اهل الفرائض و غالباً از جنس زنان) تغییر داد؛ [بدین گونه که] عصبه همچنان ارث می‌برند، اما فقط پس از آنکه سهم وارثان قرآنی ادا شد. این دو گروه ناهمگن با همدیگر در قالب علم الفرائض تلفیق شدند. مبنای دوگانه این نظام، دلیل پیچیدگی محاسبات آن است.

نظریه تلفیق اخیراً مورد مناقشه قرار گرفته است. در واقع، از منابع اسلامی چنین فهمیده می‌شود که فهم امت اسلامی از قوانین ارث قرآن در زمان حیات پیامبر و سال‌های اولیه پس از رحلت او در معرض مناقشه و اختلاف بوده است. در مرکز این اختلاف، شخصیت عمر بن خطاب و لفظ کلاله که فقط دوبار در قرآن، یک بار در بخش دوم آیه ۱۲ نساء و بار دیگر در آیه ۱۷۶ نساء به کار رفته است (نک. مطالب پیشین)، قرار می‌گیرد.

چند بار هنگامی که پیامبر هنوز زنده بودند، عمر علی‌الظاهر از ایشان درباره معنای کلاله سؤال کرده است، بدون آنکه پاسخ قانع کننده‌ای دریافت کند. در یک مورد عمر گفته است من دانستن معنای کلاله را بر داشتن مالیات خزائن امپراتوران بیزانس ترجیح می‌دهم. [۲۶] پس از اینکه عمر خلیفه شد، در مسجد مدینه به منبر رفت و در خطبه‌اش اعلام کرد که می‌خواهد درباره این کلمه فتوایی صادر کند و گفت: وقتی چنین کنم زنان در خانه‌ها درباره آن پیچ‌پیچ کنند. اما با وزیدن ناگهانی توفانی از شن که او آن را به عنوان نشانه‌ای از مداخله الهی دانست، از اعلام فتوایش منصرف شد. (طبری، تفسیر، ۶/ ۴۳ - ۴۴).

چنین روایاتی که احتمالاً تا اواخر قرن اول هجری رواج داشته، نشانگر عدم قطعیت اولیه درباره معنای کلاله است. پیشنهاد شده است (studies, 21-86, 143-188) با در نظر گرفتن این روایات به عنوان نقطه شروع، سه نقطه عزیمت مهم از فهم سنتی آیات‌المیراث قرآن صورت گیرد [۲۷]. اول اینکه قرائت بخش دوم آیه ۱۲ نساء که از قدیم چنین خوانده شده است: «وإن كان رجلٌ یورثُ کلالَةً أو امرأَةً...» تغییر داده و به جای این قرائت سنتی از آن، آیه را چنین بخوانیم: «وإن كان رجلٌ یورثُ کلالَةً أو امرأَةً...» و مدعی است کلمه کلاله در اصل به معنای «عروس» است، همان‌طور که هم خانواده سامی این کلمه بدین معناست. بر اساس چنین برداشتی، ابتدای بخش دوم آیه ۱۲ نساء به این معنا خواهد بود: «اگر مردی عروس یا همسرش را به عنوان وارث بر جای گذارد...». اگر کسی این استدلال را بپذیرد، آنگاه بخش دوم آیه ۱۲ نساء را چنین خواهد فهمید که کلاله هدیه یا سهمی جزئی از میراث است که از یک‌سوم تجاوز نمی‌کند و به یک یا چند برادر و خواهر (از هر قسمی، تنی یا ناتنی) می‌رسد که به دلیل وجود زن یا عروس، یعنی زنی که رابطه خونی با متوفی ندارد، از ارث محروم مانده‌اند (این مقرری با ماده قانونی که ژوستینین صد سال قبل از نزول قرآن بنا کرده بود، قابل مقایسه است).

دوم اینکه بخشیدن آن سهم جزئی به همسر بر جای مانده که در بخش اول آیه ۱۲ نساء ذکر شده، در اصل ویژه آن موارد استثنایی بوده است که همسر هیچ مهریه‌ای دریافت نکرده است، اما این استثناء در زمان نسل‌های بعد از مرگ پیامبر، در ارتباط با انتقال کلی در قوانین ارث که از تمرکز بر وارثان به تمرکز بر سهم‌بران صورت گرفت، به قاعده تبدیل شد [۲۸] (مقایسه کنید با قوانین الحاقی یا جدید، ۵۳۰۶ قانون ژوستینین).



سوم اینکه آیات وصیت در طول حیات محمد ﷺ و حداقل ربع قرن پس از مرگ او به قوت خود باقی مانده بود تا اینکه انتقالی در فهم دو بخش آیه ۱۲ نساء پدید آمد و گویا ناسازگاری آیات وصیت با فهم جدید از آیات میراث را آشکار کرد. مفسران مسلمان رابطه آیات میراث و آیات وصیت را با به کار گرفتن آموزه نسخ که ظاهراً نشانه تغییر در اراده الهی است و در واقع نشانه فهم‌های متغیر از معنای سخن خداوند است، [۲۹] سازگار کردند.

این طرح پیشنهادی بسیاری از پیچیدگی‌های محاسباتی را که دامن‌گیر علم الفرائض شده است، برطرف می‌کند. روشن است که این سهم‌اهدایی به همسر برجای مانده است که همه مشکلات محاسباتی فوق را به بار می‌آورد؛ در موارد عول یا مازاد بر تعهد، حذف سهم‌اهدایی به همسر این اثر را دارد که اندازه کلی سهم‌ها را به صد در صد می‌رساند؛ همین‌طور در آن دو فرمان عمر (عمریتان)، وقتی از معادله، سهم همسر برجای مانده حذف شود، بر بازگشت سهم‌های مربوط به پدر و مادر تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که آنها به نسبت یک به دو ارث می‌برند.

این مرحله اولیه فهم قانون ارث قرآنی را «قانون ابتدایی اسلامی ارث» [۳۰] دانسته شده است. قانون ابتدایی اسلامی ارث که کم و بیش به عنوان نظام کامل ارث مطرح می‌شود، درصدد بود جایگزین قانون مرسوم قبیله‌ای قبل از اسلام شبه جزیره عربستان شود و نه آنکه این قانون را جرح و تعدیل کند. [۳۱] جنبه‌های کلیدی و مشخص این قانون ابتدایی ارث مشابهت‌های برجسته‌ای با قواعد ارث حقوق شهروندان خاور نزدیک و قانون روم دارد [۳۲] (نک. مطالب پیشین؛ قس. Mundy, The family, 27-33; Corne, Roman, provincial and Islamic Law). همه این نظام‌های حقوقی سه‌گانه به موصی اجازه می‌دهد که به انتخاب خود، یک وارث مشخص را تعیین کند و در نبود وصیت، قواعد ساده‌ی مربوط به فقدان وصیت اجرا می‌شود.

اخیراً شخصی به نام کیمبر (Quranic Law) رویکرد تجدیدنظر طلبانه دیگری را در قانون ارث قرآن پیشنهاد کرده است. او با در نظر گرفتن این نکته آغازین که آیات میراث مبهم است و دو پهلو، تفسیر جایگزینی را برای نحو و معنای بخش دوم آیه ۱۲ نساء پیشنهاد کرده است. کیمبر همانند پاورز، قانون ارث قرآن را نظامی کامل می‌داند، با این

تفاوت که پاورترز قانون قرآن را نسخه اصلاح شده قانون شهروندان خاور نزدیک و منابع قدیمی اسلامی آن را صورت اصلاح شده آداب و رسوم عربی می‌داند و کیمبر نظام ارث قرآن را نسخه اصلاح شده قوانین ارث یهودی می‌پندارد. [۳۳]

کیمبر هم چنین مدعی است که قانون ارث شیعه به نظام اصیل قرآنی نزدیک تر است تا قانون ارث اهل سنت. [۳۴] در نظر کیمبر، آیات وصیت و آیات میراث، چنان که در اصل فهمیده شده اند، نماد دو فرآیند جدای از یکدیگر نیستند (مسأله میراث باقیمانده و مسأله وصیت قبل از فوت)، بلکه یک راه هستند و به یک فرآیند ختم می‌شوند؛ یعنی واگذاری میراث مطابق آخرین وصیت و طبق خواست و اراده خداوند. در آیات وصیت، به موصی شکل کلی خواست خداوند یادآوری شده است. در آیات میراث این خواست خداوند به صورت تفصیلی بیان شده است. این انتقال در تأکید از وظیفه شخصی به توصیه الهی چنان با موفقیت به انجام رسید که در عمل نیازی نبود تا مسلمانان وصیت نامه یا آخرین وصیت را از خود بر جای گذارند. اما برای آنکه تبیین کیمبر کارساز باشد، او باید حکم کند که آیه ۱۷۶ سوره نساء در واقع بخش دوم آیه ۱۲ را نسخ کرده؛ [۳۵] نظری که تاکنون هیچ عالم مسلمانی ارائه نداده است.

## دوم: بررسی و نقد مقاله

مقاله «ارث» آقای دیوید پاورز نکات مثبتی در بر دارد، از جمله اینکه وی دیدگاه پژوهشگری به نام کیمبر را یادآوری کرده که معتقد است: «قانون ارث شیعه به نظام اصیل قرآنی نزدیکتر است تا قانون ارث اهل سنت». این سخن حقی است و راز و دلیلش این است که اهل سنت فقه خود را از مکتب صحابه و خلفاء گرفته‌اند، لیکن فقه شیعه آن را از مکتب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام اخذ نموده است. دیگر اینکه بنا به معتقدات شیعه، ائمه معصومین علیهم‌السلام به عنوان مصداق منحصر به فرد آیه تطهیر «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» (احزاب / ۳۳) که از عصمت برخوردارند، می‌دانند طبق نقل شیعه و اهل سنت اینان قرین قرآند؛ طبق نقل شیعه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (کلینی، کافی، ۲/ ۴۱۴) و طبق نقل اهل سنت آن حضرت فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي النَّقْلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعَثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (احمد، مسند احمد، ۱۸/ ۱۱۴). دیگران نیز این روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۲/ ۱۰۹، ح ۴۵۵۳). اما مقاله فوق از چند جهت نیازمند تکمیل و توضیح یا نقد است که به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌کنیم:

### [۱]. روند شناخته شده قبل از ظهور اسلام

اگر شرع مقدس اسلام حکمی یا موضوعی که در دوران جاهلی رواج داشته و آن را به صورت دائم یا موقت پذیرفته است، در تقسیم‌بندی احکام، عنوان حکم امضایی به خود می‌گیرد که در مقابل حکم تأسیسی است که شارع مقدس خود آن را ابداع نموده است. آیت الله مشکینی در این زمینه می‌نویسد: جعل حجیت برای دلیل اگر ابتدا از سوی شارع و بدون سابقه عملی قبلی از سوی عقلا صورت گرفته باشد، بدان «دلیل شرعی تأسیسی» گفته می‌شود. و اگر این حجیت همراه با [سابقه] عملی عقلا باشد و شارع هرچند با سکوت خود و نهی نکردن از آن، آن عمل را امضاء کرده باشد بدان «دلیل امضایی» گفته می‌شود (مشکینی، اصطلاحات الاصول، ۷۰).

برخی دیگر نیز گفته‌اند: اگر قانون‌گذار جدید، آنچه از قانون پیشین لازم می‌بیند، تصویب و لزوم بقایش را بیان دارد، این قانون را نسبت به اجتماع بعدی، قانون امضایی می‌خوانند (رهنما، تفسیر رهنما، ۸). بر این اساس، اصل مسأله ارث و وصیت از عناوین امضایی می‌باشد.

### [۲]. عقد اخوت میان مهاجر و انصار

درست است که پیامبر ﷺ در جریان مؤاخات، بین مهاجر و انصار برادری برقرار کرد (مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ۴/ ۱۷۹ و ۱۸۲) و بر اساس آن بین هریک از مهاجران و انصار برادری ایجاد کرد، اما پیامبر ﷺ بین خودش و علی بن ابیطالب اخوت برقرار کرد (ر.ک: محمد الصلابی، السیره النبویه، ۱/ ۴۷۴). اینکه مؤاخات میان خود پیامبر ﷺ و علی علیه السلام صورت گرفت نه بین این دو مهاجر با دو نفر از انصار، به این دلیل بود که در میان انصار، همسنگ پیامبر ﷺ و علی علیه السلام وجود نداشت، زیرا بر اساس آموزه قرآن که در جریان مباحله رخ نمود و فرمود: «... وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...» (آل عمران / ۶۱) علی علیه السلام همانند نبی صلی الله علیه و آله، بلکه این دو وجود مقدس یکی هستند که در دو جلوه تجلی کرده‌اند.

### [۳]. ولایت توارث یا ولایت نصرت

آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (انفال / ۷۲) مبین این است که مهاجر و انصار از یکدیگر ارث می‌برند. اما منع توارث بین مؤمنان مهاجر به مدینه و مؤمنان غیرمهاجر از این فقره مستفاد است که در ادامه آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا». در چستی معنی ولایت در «مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ»، مفسران دیدگاه یکسانی ندارند. برخی چون ابن عباس، قتاده، سدی و حسن آن را ولایت توارث و قرابت دانسته‌اند. (طوسی، التبیان، ۵/ ۱۶۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴/ ۸۶۲). در این صورت، ادعای آقای دیوید پائرز صحیح است و مؤمنان مهاجر نمی‌توانند از مؤمنان غیر مهاجر ارث ببرند. ولی برخی از مفسران آن را به نصرت تفسیر کرده‌اند (طبرسی، مجمع البیان، ۴/ ۸۶۲؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۸/ ۵۶؛ آلوسی، روح المعانی، ۵/ ۲۳۳). سیاق خود آیه به قرینه جمله «وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِثَاقٌ» نیز مفید این معنی است که ولایت نصرت مراد است. در این صورت، آیه دلالتی بر

مدعای مستشرق ندارد. علامه طباطبایی نیز معتقد است که ولایت در ﴿أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ﴾ معنای عام دارد و شامل ولایت میراث، ولایت نصرت، و ولایت امن می شود؛ بنابراین، نمی توان آیه را به ولایت ارث به وسیله مؤاخات معنی کرد و گفت: این ولایت بعداً نسخ شده است (طباطبایی، المیزان، ۹ / ۱۴۱). البته اگر اطلاق ﴿أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ﴾ شامل ولایت توارث نیز بشود، قطعاً با توارث به خویشاوندی نسخ خواهد شد، ولی در اینجا تنها انحصار به توارث را می توان نفی کرد.

#### [۴]. نسخ توارث به هجرت

بی تردید اگر ولایت در آیه ۷۲ انفال را به ولایت توارث تفسیر کنیم، این حکم به وسیله آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (انفال / ۷۵) و نیز آیه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾ (احزاب / ۶) نسخ شده است؛ بدین معنی که شرع مقدس اسلام در برهه‌ای از زمان بنابر مصالحی، حکم موقتی توارث مهاجر و انصار را صادر کرد تا بر اساس آن، هر مهاجری از همه انصار و هر انصاری از همه مهاجرین بتواند ارث ببرد، ولی با نزول این دو آیه، مدت حکم موقت به سرآمد و حکم دیگری جایگزین آن شد.

اما با تفسیر دیگر، اصلاً توارثی در بین نبود تا نسخ گردد؛ بدین معنی که شارع مقدس اسلام با امضای اصل توارث بر اساس قرابت، با تشریح احکام جدید و تأسیس موارد جدید به ترمیم و اصلاح آن پرداخت.

#### [۵]. ارتباط ارث و وصیت

ارث و وصیت گرچه با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند، دو مقوله فقهی و حقوقی مستقل از یکدیگرند؛ لذا ممکن است یک نفر از مال میت - طبق تفکر شیعی - هم به ارث ببرد و هم به وصیت. جانشینی ارث نسبت به وصیت نیز مطرح نیست؛ چراکه برای هر کدام آیه و دلیل خاصی وجود دارد؛ چنان که در باره وصیت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره / ۱۸۰). لذا نباید تصور کرد که تعبیر به وصیت در تشریح ارث که فرمود: ﴿يُوصِيكُمُ

اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ﴿نساء/ ۱۱﴾، سخن از وصیت یا جاننشینی و یا یکسانی آن دو است، بلکه تشریح حکم ارث با کلمه و ماده «وصایت» است، چنان که تشریح وظیفه فرزند نسبت به والدین با تعبیر قضا آورده شده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (اسراء/ ۲۳).

آری، وجه اشتراک ارث و وصیت در این است که زمان تحقق هر دو - تحویل مال به منقول الیه - بعد از مرگ صاحب مال است و وجه تمایز این دو در دو امر است: نخست اینکه زمان وقوع وصیت قبل از مرگ و زمان وقوع توریث بعد از مرگ است. دوم اینکه وصیت با اختیار مورث و در بخشی از مال او صورت می‌گیرد، ولی ارث به صورت قهری و بر تمام ارث صورت می‌پذیرد.

#### [۶]. آیات وصیت

اطلاق آیات وصیت به دسته‌ای از آیاتی که درباره وصیت سخن می‌گوید، یک کار فنی و دقیق است. به طور کلی، اقتضای مباحث موضوعی و استنتاج قرآن برای رسیدن به دیدگاه نهایی همین اقتضا را دارد؛ چنان که از گذشته ایام «آیات العقائد»، «آیات الاخلاق»، «آیات التاریخ»، «آیات الإمامه» و «آیات الاحکام» و در خصوص نوع اخیر «آیات الصلوة»، «آیات الصوم»، «آیات الحج»، «آیات الجهاد» و... بیانگر همین حقیقت است. لذا باید در کاربرد اصطلاحات خاص دقت لازم مبذول گردد.

#### [۷]. آیه ۲۴۰ بقره و ارث

آقای پاوترز، نویسنده محترم مقاله، آیه ۲۴۰ بقره که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره/ ۲۴۰) را جز آیات وصیت دانسته است. در حالی این سخن جای خدشه دارد و شاید به دلیل وجود کلمه «وصیة» لِأَزْوَاجِهِمْ در آیه باشد.

وصیت در آیه با همین اعراب نصب، دو وجه می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه با تقدیر «فلیوصوا وصیة» به عنوان مفعول مطلق و به نوعی سفارش برای همسر بیوه باشد. دوم اینکه با تقدیر «کتب الله علیهم وصیة لأزواجهم» به عنوان مفعول به باشد که در واقع به معنی تشریح حکم الهی است (طوسی، التبیان، ۲/ ۲۷۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۳/ ۲۲۶).

به عبارت دیگر، این حکم خدا مبنی بر ادامه نفقه تا یکسال بعد از مرگ شوهر (یعنی متاع الی الحول) برای همگان بوده است، خواه شوهر وصیت بکند یا نکند و در حقیقت مثل این می ماند که فرموده است: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (نساء / ۱۱). نسخ این حکم (متاع الی الحول) به وسیله آیه ای دیگر، مؤید این دیدگاه است.

#### [۸]. دلالت آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ بر ارث

باوئرز همچنین معتقد است که آیات «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَنْ نُشْتَرِيَ بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْأَثِمِينَ فَإِنْ غُثِرَ عَلَىٰ أُمَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانَ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (مائده / ۱۰۶ و ۱۰۷) بر این معنی دلالت دارد که شخص مشرف به مرگ می تواند تعیین کند که از میان خویشاوندان، چه کسی و به چه میزانی ارث ببرد. لیکن همان طور که از ظاهر و سیاق آیات و شأن نزول آن بر می آید، این دو آیه در باره وصیت است و ربطی به ارث ندارد (طبرسی، مجمع البیان، ۳ / ۳۹۵).

#### [۹]. تعارض آیه ۱۲ با آیه ۱۷۶ نساء

حل تعارضی که در آیه پیشنهاد شده است منحصر به مفسران سنی نیست، بلکه مفسران شیعه نیز همین دیدگاه را دارند. شیخ طوسی می نویسد: کلاله نزد شیعه به معنی برادران و خواهران میت است و مراد از کلاله در آیه ۱۲ نساء خواهر و برادر مادری (ناتنی) است و در آیه ۱۷۶ نساء منظور از این اصطلاح، خواهر و برادر از یک پدر یا از یک پدر و مادر (تنی) است (طوسی، التبیان، ۳ / ۱۳۵). دیگر مفسران شیعی از جمله طبرسی و مکارم نیز همین تفسیر را دارند (طبرسی، مجمع البیان، ۳ / ۲۹؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴ / ۲۳۷).

#### [۱۰]. نقد تأیید حل تعارض با قرائت اُبی

با قبول این اصل اساسی که شرح آیات قرآن به وسیله سنت صورت می گیرد، چنان که امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی در تفسیر آیه فرمود: «إِنَّمَا عَنَىٰ بِذَلِكَ الْإِخْوَةَ وَالْأَخَوَاتِ مِنَ الْأُمَّ حَاصَّةً» (عیاشی، تفسیر عیاشی، ۱ / ۲۲۷؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲۶ / ۱۷۵)، هیچ نیازی به این گونه قرائت شاذ نمی باشد، ضمن اینکه اصل تعدد قرائت با مشکل جدی روبه روست.

### [۱۱]. آخرین آیه نازل شده

هرچند برخی از مفسران فریقین از جمله طوسی و طبرسی این دیدگاه را نقل کرده‌اند که آیه ۱۷۶ نساء با نام «آیه الصیف» آخرین آیه نازل شده است (طوسی، التبیان، ۳/۴۰۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳/۲۲۹)، ولی دیدگاه دیگر این است که این آیه آخرین حکمی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است (زمخشری، الکشاف، ۱/۵۹۸)؛ لذا این دیدگاه با این سخن که آخرین آیه نازل را آیه دیگری دانسته است، منافاتی ندارد. سیوطی افزون بر این آیه، آیات ۲۷۸ بقره، ۱۹۵ آل عمران، ۱۹۳ نساء و ۱۲۸ توبه را به عنوان آخرین آیات نازل مطرح کرده است (ر.ک: سیوطی، اتقان، ۱/۲۹). ضمن اینکه حتی اگر نپذیریم که آیه ۱۷۶ نساء آخرین حکم یا آخرین آیه نازل شده باشد، مشکلی ایجاد نمی‌کند، چنان که پذیرش آن نیز نقش مهمی ایفا نمی‌کند؛ چراکه هر دو آیه در جای خود محکم است و اگر اجمالی داشته باشد، توضیح آن در سنت آمده است. البته برخی مورخان مثل یعقوبی و قرآن پژوهان مثل آیت الله معرفت بر آنند که آیه اکمال (مائده/۳) آخرین آیه نازل شده بر پیامبر ﷺ است (التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۲۸).

### [۱۲]. آیات المیراث

آقای پاونرز آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶ سوره نساء را به عنوان آیات المیراث و هسته اصلی علم الفرائض یاد کرده است. لکن باید توجه داشت که آیات دیگری نیز مربوط به ارث وجود دارد که مجموع آن‌ها آیات الارث را تشکیل می‌دهد. این آیات عبارت است از: ۱. آیه «...الَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أَوْلِيكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ...» (انفال/۷۲)؛ ۲. آیه «أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...» (انفال/۷۵)؛ ۳. آیه «وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...» (احزاب/۶)؛ ۴. آیه «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...» (نساء/۷)؛ ۵. آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» (نساء/۱۱)؛ ۶. آیه «وَلَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ...» (نساء/۱۲)؛ ۷. آیه «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» (نساء/۱۳)؛ و ۸. آیه «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...» (نساء/۱۷۶). چینش این آیات در ترتیب نزولی، به همین ترتیب است که بیان شد. این دسته از آیات، مجموع احکام ارث و سیر تکاملی آن را بیان می‌دارد.



### [۱۳]. احادیث شیعه در میزان وصیت

آنچه پائوئرز در خصوص وصیت به میزان ثلث آورده، تماماً از اهل سنت است، ولی لازم به یادآوری است که از نظر شیعه نیز - بر اساس آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام - میزان جائز الوصیه حداکثر تا ثلث است؛ چنان که در روایتی امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَنْ أَوْصَى بِالثُّلُثِ فَقَدْ أَضَرَ بِالْوَرَثَةِ وَالْوَصِيَّةُ بِالْخُمْسِ وَالرُّبْعُ أَفْضَلُ مِنَ الْوَصِيَّةِ بِالثُّلُثِ وَمَنْ أَوْصَى بِالثُّلُثِ فَلَمْ يَتْرُكْ» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۹/۹). این موضوع، در حقیقت، بیانگر جمع بین اختیار و اجبار در تقسیم اموال است.

### [۱۴]. وصیت برای وارث

همچنین آنچه پائوئرز در خصوص نفی حق میت در وصیت برای وارث بیان کرده است، بر اساس بینش اهل سنت است، اما در بینش شیعی این گونه نیست؛ زیرا اولاً جواز وصیت برای وارث مشمول اطلاق آیه وصیت است که می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره/۱۸۰). روایات نیز جواز وصیت برای وارث را بیان کرده‌اند چنان که در روایتی محمد بن مسلم از امام جعفر بن محمد علیه‌السلام می‌پرسد که وصیت برای وارث چه صورت دارد؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «جائز است» (طوسی، الإستبصار، ۴/۱۲۶؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۹/۲۸۷). فقها نیز به این مسأله فتوا داده‌اند (نجفی، جواهرالکلام، ۲۹/۴۱۲).

### [۱۵]. نسخ آیات وصیت

پائوئرز در زمینه نسخ آیات وصیت نیز بر پایه بینش اهل سنت سخن گفته است؛ چنان که حنفیه می‌گویند: وصیت برای اقربای صاحب فرض جائز نیست، چون آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» (بقره/۱۸۰) حکم موقتی بوده که با نزول آیات ارث زائل شده است (جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ۳/۱۴۱). لیکن در بینش شیعی این آیه در احکام خود باقی است و حکم آن پابرجاست (طوسی، الإستبصار، ۴/۱۲۶؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۹/۲۸۷؛ نجفی، جواهرالکلام، ۲۹/۴۱۲). افزون بر این، نسخ آیه امری قطعی و مورد اتفاق نیست، در حالی که برخی گمان برده‌اند این آیه به آیات ارث نسخ شده است. برخی دیگر بر این عقیده‌اند اگرچه نسبت به وارث نسخ شده است اما نسبت به دیگر امور (از جمله عبادات، حج، زکات، خیرات و نیز

فقیر قریب که سهم بر مقرر نیست) نسخ نشده و به احکام خود باقی است. برخی نیز معتقدند اصلاً این آیه نسخ نشده است؛ چون بین آیات وصیت و آیات ارث تنافی وجود ندارد تا نسخ شود. و اینکه می‌گویند آیه به وسیله روایت نبوی «لَا تَجُوزُ وَصِيَّةٌ لِلْوَارِثِ» (ابن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ۴/۱۸۷) نسخ شده است، سخن درستی نیست؛ زیرا روایت با فرض صحت، تنها ظن آور است و با ظن روایی نمی‌توان قطعی قرآن را نسخ کرد؛ لذا روایت را باید حمل بر مازاد بر ثلث یا نفی وجوب و بقای جواز و استحباب وصیت نمود (طبرسی، مجمع البیان، ۱/۴۸۳).

### [۱۶]. ارث بردن مسلمان از کافر

اینکه پاوئرز می‌گوید «یک مسلمان نمی‌تواند وارث کافر شود و بالعکس»، قسمت دوم سخن وی درست است که کافر نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد. اما اینکه مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، تنها سخن فقهای اهل سنت است که معتقدند مال کافر از سنخ «فی» است و نمی‌تواند به توریث مسلمان در آید (جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ۵/۱۹۹). اما بر اساس بینش شیعی، این سخن نه در قرآن وجود دارد و نه در سنت و نه در فتاوا. روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَنَّ الْمُسْلِمَ يَرِثُ الْكَافِرَ وَالْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۹/۳۶۷)؛ از این رو، فقهای شیعه بر این باورند که مسلمان از کافر خواه اصلی باشد یا مرتد ارث می‌برد (نجفی، جواهر الکلام، ۴۱/۱۰).

### [۱۷]. ملاک رابطه خویشی

سخن پاوئرز نسبت به دیدگاه شیعه اجمالاً سخن حقی است. برخی از مفسران در این زمینه می‌نویسند: با توجه به جمله «أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً» (نساء/۱۱) به خوبی معلوم می‌شود که موضوع قُرب و بُعد نَسَبی به میت نقشی مهم در ارث افراد و میزان کاهش و افزایش سهم آنان است. اگر مجموع این معنی به مفاد آیه «أُولَئِذَا الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...» (مائده/۷۵) منضم شود، بیانگر این می‌شود که اقرب نسبی مانع اُبعد خواهد بود.

از سوی دیگر، شکی نیست که نزدیک‌ترین افراد به میت، پدر، مادر، پسر و دختر وی هستند که رتبه اول در ارث را تشکیل می‌دهند؛ چراکه بدون هیچ واسطه‌ای به او متصلند و تا فرزند و فرزندان میت باشند، نوبت به فرزندان آنها نمی‌رسد. بعد از این مرتبه، برادر و

خواهر میت، و پدر بزرگ و مادر بزرگ او قرار دارند که با یک واسطه که پدر و مادر باشند به میت متصلند و تا برادر و خواهر میت باشند، نوبت به فرزندانشان نمی‌رسد. مرتبه بعدی عمو، دایی، عمه و خاله میت قرار دارند که با دو واسطه (یعنی جد یا جده و پدر یا مادر) به میت اتصال دارند. نیز از مسأله قُرب و بُعد روشن می‌شود که دو سبب در قرب، مقدم بر یک سبب است؛ چنان که کلاله ابوینی (پدری و مادری) مقدم بر کلاله ابی (پدری) تنهاست (ر.ک: طباطبایی، المیزان، ۴/۲۱۴). از دل موضوع قرب و بعد است که قاعده معروفی در باب ارث با عنوان «إن الاقرب منهم يمنع الابعد = تا فرد نزدیک به متوفی باشد نوبت به فرد دورتر نمی‌رسد» اصطیاد می‌گردد (نجفی، جواهر الکلام، ۴۱/۸۳).

#### [۱۸]. خاک خوردن عَصَبَه

منظور از این سخن که می‌گوید: «عصبه می‌تواند خاک بخورد»، این است که در بحث ارث از دیدگاه شیعه - که منبعث از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان ثقل قرین قرآن است - روایاتی یافت می‌شود که طبق مفاد آنها ائمه علیهم‌السلام بر اساس فرائض مقرر در قرآن، مال میت را تنها برای اقرباء می‌دانند و عصبه را از هر نوع سهم خواهی محروم می‌کنند. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «الْمَالُ لِلْأَقْرَبِ وَالْعَصَبَةُ فِي فِيهِ التُّرَابُ» (کلینی، کافی، ۷/۷۵). این تعبیر کنایه از این است که حق را باید به صاحب حق داد؛ چون حکم خدا مقدم بر داوری و باور بشری است.

#### [۱۹]. علم الفرائض نیمی از دانش‌ها

برخی از دانشمندان شیعه نیز که این عبارت را نقل کرده‌اند، در شرح آن گفته‌اند، علوم در واقع به علم اصول و فروع تقسیم می‌شود، و علم فروع نیز خود بر دو قسم است؛ یک قسم متعلق به احیاء است و قسم دیگر متعلق به اموات. علم الفرائض متکفل بخش اموات است (اریلی، کشف الغمه، ۱/۱۳).

#### [۲۰]. تناقض و نقض قانون

پاوئرز مدعی است که مسلمانان قرن اول در مواردی با به کارگیری یک قاعده قرآنی با قاعده دیگر، به نتیجه‌ای متفاوت می‌رسیدند؛ یعنی مفسران متقدم از آیه ۱۱ نساء یک قاعده کلی (سهم پسر چون دو سهم دختر است) فهمیدند و آن را در باره همه زنان و مردان به کار گرفتند، لکن بعداً این به موارد نقض گردید.

اگر منظور نویسنده این است که آیه ۱۱ نساء ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...﴾، مفید قاعده کلی است که بعداً نقض شده است! باید گفت: به قرینه داخلی خود آیه که روی خطاب در باره فرزندان است و به صراحت می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾، کلیت آن نسبت به هر زن و مرد منتفی است؛ چنان که در آیه ۱۷۶ همین سوره که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ که در حقیقت، با فاء تفریع، نتیجه حکم را بیان می‌کند. و به فرض کلیت، موارد بعدی به منزله استثنای آن است نه نقض. اما اگر منظور این است که مفسران در ابتدا طوری فهمیده‌اند و بعداً برداشت دیگری داشته‌اند! موضوع دیگری است که چندان اهمیتی ندارد.

اینکه نویسنده می‌گوید در صورتی که وارث متوفی، همسر (شوهر) و پدر و مادرش باشند، در این صورت، سهم شوهر نصف ارث و سهم مادر ثلث (یک‌سوم) و سهم پدر سدس (یک‌ششم) است و این ناقض قانون دو برابر بودن سهم ارث مرد نسبت به زن است! باید گفت: این نحوه تقسیم درست است، اما اینکه ناقض آن قانون باشد، صحیح نیست؛ چون آن قانون کلیت ندارد؛ از این‌رو، در صورتی که پدر و مادر مثلاً با همسر مجتمع شوند، سهم مادر بیش از سهم پدر می‌شود و فقهای شیعه نیز بدان فتوا داده‌اند (نجفی، جواهرالکلام، ۹۵/۴۱؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ۳۶۱/۲).

### [۲۱]. عمر و اضافه کردن به آیه

پاوترز می‌نویسد که عمر و زید بن ثابت با افزودن به آیه، معنی آیه را تغییر دادند تا کلیت قانون حفظ شود. عبارت زیاد شده در روایت زید، جمله «مِمَّا بَقِيَ» است (بیهقی، السنن الكبرى، ۲۲۶/۶ و ۲۲۷). بر این اساس، سهم مادر یک‌سوم از باقی‌مانده پس از جدا شدن سهم همسر است نه از کل. در این صورت، سهم مادر بر خلاف فرض فوق که یک‌سوم است تبدیل به یک‌ششم، و سهم پدر که یک‌ششم بوده تبدیل به یک‌چهارم می‌شود. در این صورت، قانون دو برابر سهم ذکور نسبت به سهم اناث رعایت شده است.

دیگر اینکه افزودن عبارت فوق اگر به عنوان تقدیر در کلام باشد، امر مرسوم است که در ادبیات عرب رخ می‌دهد؛ مثل تقدیر عبارت «يَأْتِي فِي حَجَّهِ ب» در آیه ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا [يَأْتِي فِي حَجَّهِ ب] رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ (بقره/۱۹۷) است

که در حقیقت، بی‌نیاز از ذکر بوده است، و اظهار مقدر برای تبیین معناست نه تغییر آن. به خلاف تقدیر گرفتن الفاظ و عباراتی که معنی معناست و تحریف لفظی و در نتیجه تحریف معنوی به شمار می‌آید. بدیهی است هیچ‌کسی حتی شخص پیامبر ﷺ حق حذف یا اضافه کردن آیات و عبارات قرآن را ندارد.

### [۲۲]. پنج نفر یا شش نفر؟

در مقاله در خصوص ارث دو دختر، پدر و مادر و همسر، شش نفر بیان شده است که در واقع، پنج نفر بیشتر نیستند؛ هرچند ممکن است خطا از مترجم باشد، ولی به هر صورت اشتباه است.

### [۲۳]. اتهام نسبت عول به امام علی علیه السلام

پاوترز به استناد روایتی که از ابن شعبه و بیهقی (بیهقی، السنن الکبری، ۶/ ۲۵۳) نقل می‌کند، به علی علیه السلام نسبت می‌دهد که وی برای حل زیادی سهم‌بران بر سهام از تمامی سهم‌ها کم کرد تا برابری سهام با سهم‌بران حاصل شود؛ لذا سهم زوجه که یک‌هشتم بود به یک‌نهم کاهش داد. این، سخن درست نیست و علی علیه السلام با صراحت کامل با این اجتهادات مخالف است و کسانی را که مرتکب آن شوند، نکوهش کرده است؛ چنان که در روایتی فرمود: «يَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَرِّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَوْ كُنْتُمْ قَدَّمْتُمْ مِنْ قَدَمِ اللَّهِ وَأَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَجَعَلْتُمْ الْوَلَايَةَ وَالْوَرَاثَةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَلَا عَالَ سَهْمٌ مِنْ فَرَأِضِ اللَّهِ» (کلینی، کافی، ۷/ ۷۸). نیز روایت عبدالله بن عتبه از ابن عباس که نحوه تقسیم ارث را بیان می‌کند و ادامه روایت علی علیه السلام در پاسخ این سؤال که اول کسی که مرتکب عول شد عمر بن خطاب بود تا اینکه گفت: «وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ قَدَّمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَأَخَّرَ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ مَا عَالَتْ فَرِيضَةٌ...»، مؤید این نادرستی سخن نویسنده در این باره است (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۲۶/ ۷۸).

### [۲۴]. عول و تعصیب

یکی از تفاوت‌های فقه الارث شیعه و اهل سنت موضوع عول و تعصیب است که پاوترز مقاله نیز بدان اشاره کرده است. برای روشن‌تر شدن مسأله به نکاتی چند اشاره می‌شود:

۱. تعصیب مشتق از عصب و عَصَبَه و در اصطلاح اهل سنت، کسانی هستند که بدون تقدیر ارث می‌برند. و عول در اصطلاح یعنی زیادتی در سهام و نقص در نصیب‌ها (لاحم،

الفرائض، ۱ / ۶۵ و ۱۱۰). تعصیب در تعریف شیعه عبارت است از: دادن مازاد از سهام ارث به کسانی که از عصبه هستند (نجفی، جواهرالکلام، ۴۱ / ۸۳) و عول یعنی تقسیم نقصان به طور مساوی بر سهم‌بران. برخی از مفسران با ذکر مثال این گونه نوشته‌اند: اگر ورثه، فقط دو خواهر - پدر و مادری - و شوهر بوده باشند، ارث دو خواهر دو سوم مال، و ارث شوهر نصف مال است که مجموع آن دو  $\frac{7}{6}$  می‌شود. یعنی  $\frac{1}{6}$  از مجموع مال بیشتر می‌گردد، در اینجا چه باید کرد؟ آیا  $\frac{1}{6}$  کسری را باید به طور عادلانه و به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ یا تنها از افراد معینی کم گردد؟ رأی دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و آن را «عول» می‌نامند. و گاهی به عکس، مجموع سهام از مجموع مال، کمتر است؛ مثلاً اگر مردی از دنیا برود و تنها مادر و یک دختر از او باقی بماند، سهم مادر در این صورت  $\frac{1}{6}$  و سهم دختر  $\frac{3}{6}$  مال می‌باشد که مجموع آنها  $\frac{4}{6}$  می‌شود، و  $\frac{2}{6}$  اضافه می‌ماند. در اینجا دانشمندان و فقهای اهل تسنن می‌گویند: این اضافی را باید به عصبه یعنی مردان طبقه بعد مانند برادرهای متوفی داد و این را اصطلاحاً «تعصیب» می‌نامند (ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳ / ۳۰۵).

۲. در وراثت در کنار قرب و بُعد نسبی، تقدم و تأخر دیگری نیز رخ می‌نماید که همواره در کنار این صاحبان سهام قرار دارد. از جمله همسر میت - خواه زن باشد یا شوهر - است که در کنار اقارب سببی، تأثیرگذار بر سهم یکدیگرند؛ یعنی اگر همسر نباشد مال بین اقارب با سهم معین تقسیم می‌شود. در آن سو، اگر والدین و اولاد میت نباشند، همسر سهم معین دیگری می‌برد؛ بدین معنی که زن با وجود فرزند یک هشتم و بدون وی یک چهارم از مال را می‌برد. و شوهر با وجود فرزند یک چهارم و بدون وی یک دوم مال را می‌برد. و یا مادر که یک سوم ارث را می‌برد، ولی هنگامی که فرزند یا برادر میت در میان باشد، به یک ششم کاهش می‌یابد.

۳. در ارث قرآنی مواردی وجود دارد که افراد صاحب سهم معین اگر با دیگری همراه شوند به میزان ارثشان اشاره‌ای نشده است؛ مثل دختر، دختران، خواهر و خواهران که یک دوم و دوسوم می‌برند اما تصریح نشده که در صورت همراهی با دیگران چه مقدار ارث می‌برند. از اینجا معلوم می‌شود که به هنگام وجود دیگران و فزونی سهام بر اصل، بر سهام اینان نقصی وارد نمی‌شود، بلکه نقص تنها بر دیگران مسکوت‌عنه وارد می‌شود.

۴. گاهی ممکن است سهام از اصل مال فراتر رود، مثل اینکه ارث بران میت عبارت باشند از: همسر میت که مستحق نصف است و خواهران تنی میت که مستحق دو سوم‌اند که مجموع سهام یک و یک‌ششم خواهد شد. یا اینکه ارث بران از زن متوفی عبارت باشند از: پدر و مادر میت که مستحق دوششم هستند، دختران میت که مستحق دو سوم هستند و همسر میت که مستحق یک‌چهارم است. در این صورت مجموع سهام یک و یک‌چهارم خواهد بود. از سوی دیگر، ممکن است اصل مال از سهام بیشتر باشد، مانند اینکه ارث بران فقط یک یا چند دختر باشند.

پرسش اصلی این است که در صورت کمبود سهام و یا افزونی آن چه باید کرد؟ پاسخ اساسی این است طبعاً باید به سراغ سنت مأثوره رفت که تفسیر آیات را بر عهده دارد.

علامه طباطبایی می‌نویسد: بر اساس روایات ائمه اهل‌البیت علیهم‌السلام نقص در اصل مال بر کسانی وارد می‌شود که سهام مختلف ندارند، بلکه یک نوع سهم دارند مثل دختران و خواهران، نه افراد دیگر مثل مادر و همسر میت که سهام مختلف دارند. و در صورتی که اصل مال از سهام بیشتر باشد، زائد بر سهام به کسانی داده می‌شود که در صورت قبلی دچار نقص می‌شوند، مثل این ارث بران که عبارت باشند از دختر میت که مستحق نصف مال است و پدر میت که مستحق یک‌ششم است که مجموع آن چهارششم مال است و دو سوم زیادی است. این مقدار اضافی باید به دختر به عنوان «رد» برگردد (طباطبایی، میزان، ۴/۲۱۵).

اما دیگران مسیر دیگری پیموده و به عول و تعصیب روی آورده‌اند و اول کسی که چنین سنتی را پایه‌گذاری کرد، خلیفه دوم بود. موضوع در جایی است که تقدیر سهم بران از سهام بیشتر باشد مثل اینکه مردی بمیرد و سهم بران عبارت باشند از دو دختران، پدر و مادر، و همسر وی که مجموع سهام از کل ارث بیشتر می‌شود؛ زیرا سهم دو دختر دو سوم، سهم پدر یک‌ششم، سهم مادر یک‌ششم، و سهم همسر یک‌هشتم است که جمع این سهام به جای بیست و چهار بیست و چهارم  $(\frac{24}{24})$ ، بیست و چهار بیست و هفتم  $(\frac{24}{27})$  می‌شود. در اینجا بر پایه نظریه عول از هر کدام اندک سهمی کاسته می‌شود مثلاً سهم همسر از یک‌هشتم به یک‌نهم کاهش می‌یابد؛ اما بر اساس نظریه بطلان عول که نظریه شیعه است، نقص تنها به دختران وارد می‌شود (نجفی، جواهر الکلام، ۹۲/۴۱؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ۲/۳۵۹).

### [۲۵]. نظریه تلفیق

اگر منظور از نظریه تلفیق این است که قانون ارث قرآن، تلفیقی از احکام امضایی - برخی احکام عقلایی قبل از اسلام - و احکام تأسیسی و تشریح شده عصر اسلامی است، سخن درستی است. اما اگر منظور این است که دیدگاه اصیل قرآن با دیدگاه مجتهدان خطاکار به هم آمیخته و تلفیق شده است، باید گفت هرچند ممکن است فقهای اهل سنت آن را پذیرفته باشند، اما همان گونه که گفته شد از دیدگاه فقهای شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام فاقد اعتبار است؛ زیرا این گونه برخورد با احکام قرآنی به نوعی بازگشت به عصر جاهلی است.

### [۲۶]. عدم اطلاع از تفسیر قرآن

در این مورد یادآوری چند نکته ضروری است:

۱. هرچند معنای آیه برای امثال ابوبکر و عمر روشن نبود، اما معنی آیه در مکتب اهل بیت علیهم السلام روشن بوده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «الکلاله ما لم یکن والد ولا ولد» (حرعاملی، وسائل الشیعه، ۹۲/۲۶؛ عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ۱/۴۵۵).
۲. افزون بر این، تفسیر برخی آیات دیگر نیز از گذشته تا به امروز مورد اختلاف بوده و هست و این نباید موجب شود که تا تفسیر آیه را دچار آشفتگی بدانیم.

### [۲۷]. پیشنهاد تغییر قرائت

پاوترز با توجه به اینکه قرائت واژه «یورث» به فتح راء در عبارت «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً» مفید این معنی است که کلاله به معنی هدیه یا سهم کوچکی از مال برای خواهران و برادران ناتنی متوفی است، پیشنهاد می کند تا کلمه «تورث» را به کسر راء قرائت شود تا مانند هم خانواده سامی آن، مفید معنی «عروس» باشد. در این صورت معنی آیه چنین می شود که اگر مردی عروس یا همسر خود را به عنوان وارث باقی بگذارد. در نتیجه، کلاله هدیه یا سهمی از ارث خواهد بود که از یک سوم تجاوز نمی کند.

در این سخن چند نکته قابل ملاحظه وجود دارد:

الف) این سخن با نظریه وحدت قرائت قرآن سازگار نیست، بلکه مبتنی بر پذیرش نظریه تعدد قرائت قرآن کریم است. از سوی دیگر، کیفیت قرائت قرآن با پیشنهاد این و



آن حل نمی‌شود، بلکه بعد از پذیرش مبنای تعدد، اگر این تعدد ریشه در نزول دارد تنها قرائات نازل شده قابل قبول است و بر مبنای تعدد ابلاغ قرائت‌های نبوی قابل پذیرش است و بنابر درخواست اجازه تعدد قرائات توسط پیامبر ﷺ و پاسخ مثبت خدا - بر فرض دلالت روایات سبعة احرف - تنها قرائات مجاز را می‌توان باور نمود، نه اینکه آیه قرآن طبق بینش فکری تغییر دهیم تا مطابق فکر و دیدگاه خاصی باشد.

ب) قرائت به کسر راء در «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ» نیز وجود دارد، اما تفاوت ماهوی در معنی آیه حاصل نمی‌شود؛ چراکه اگر «یورث» به کسر خوانده شود، رجل فاعل و کلاله مفعول خواهد بود و مراد وارث غیر از پدر، مادر و فرزند است. و اگر «یورث» به فتح خوانده شود، وصف رجل است و کلاله بنابر حال از ضمیر در یورث منصوب است؛ یعنی اگر مردی بمیرد در حالی پدر، مادر و فرزند نداشته باشد. در ضمن «کان» اگر تامه باشد، فاعل آن رجل است و اگر ناقصه باشد، رجل اسم و کلاله خبر آن است (ر.ک: زمخشری، الکشاف، ۱/ ۴۸۵ و طباطبایی، المیزان، ۴/ ۲۱۲).

ج) امرأه عطف بر کلاله نیست تا با کلاله به عنوان وارث باشد، بلکه عطف بر رجل است و هر دو فاعل یا نائب فاعل و در نتیجه ارث گذارند. اینکه گفته شود کلاله هدیه‌ای است که به ارث گذاشته می‌شود، هیچ دلیلی ندارد.

د) اینکه کلاله در زبان سامی به معنی عروس است. این معنی نه معاجم عربی آن را تأیید می‌کند و نه معاجم عبری! چراکه این واژه در عبری (کالل) به معنی تعب و عیّ= خسته و ناتوان است (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۰/ ۱۰۴). در عربی نیز اصل این واژه بنابر یک نظریه به معنی احاطه است (طباطبایی، المیزان، ۴/ ۲۱۲). و بنابر نظریه دیگر به معنی ثقل و سنگینی است که بیشتر در ثقل معنوی کاربرد دارد؛ چنان که گفته می‌شود: «العیال کلّ علی الرجل. والیتیم کلّ علی من یتولّی أمره. والصنم کلّ علی عابدیه. والوکیل علی الموکل. والکلاله علی المیت، ومن آثاره التعب، والعیّ» (مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۰/ ۱۰۴). این بیانات همه مؤید بلکه دلیل آن است که سخن پاورتز نمی‌تواند صحیح باشد.

### [۲۸]. تبدیل استثنا به قانون

در مقاله این باور مطرح شده که اعطای سهم اندکی از ارث به زن، در آغاز (زمان پیامبر ﷺ) یک امر استثنائی بوده که برای زنانی که مهریه خود را دریافت نکرده‌اند، قرار داده شد، اما بعد از وفات پیامبر ﷺ که تمرکز بر سهم‌بران جایگزین تمرکز بر وارثان شد، به یک قانون کلی تبدیل شد. در این باور ملاحظاتی در وجود دارد:

الف) استثنایی بودن این امر نیازمند اثبات با ادله قطعی است که وجود ندارد.

ب) کسانی که پس از پیامبر ﷺ دست به قانون‌گذاری زدند و یک امر استثنایی را به قاعده کلی تبدیل کردند، چه کسانی بودند؟

ج) مگر نسل پس از پیامبر ﷺ حق چنین قانون‌گذاری‌ای را داشتند؟ اگر به فرض قانون قبلی ناقص و مطابق زمان تشریح شده باشد که مصلحت مکلفین اقتضای تغییر و تبدیل آن را داشته باشد، تنها در قالب نسخ ممکن است تغییر یابد که آن هم فقط به دست قانون‌گذار نخست است.

### [۲۹]. تغییر در اراده الهی / تغییر در فهم

همچنین در مقاله این باور مطرح شده که آیات وصیت تا ربع قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ به قوت خود باقی بوده است، ولی بعد از آن به دلیل ظهور فهم جدید از آیه ارث و ناسازگاری ارث با وصیت دچار تغییر شد. در این سخن نیز ملاحظاتی وجود دارد:

الف) اینکه آقای پائترز مدعی است در بخش دوم آیه ۱۲ سوره نساء ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً﴾ انتقال فهم رخ داد، به خوبی معلوم نیست چه تفاوتی رخ نموده است. اگر منظور فهم و بلکه نافهمی معنی کلاله است که از عمر نقل شده است، این را نمی‌توان انتقال در فهم به شمار آورد. وانگهی این انتقال در همان ربع قرن اول بوده است، نه پس از آن.

ب) ناسازگاری آیات وصیت با فهم جدید از آیات میراث و حل آن به وسیله آموزه نسخ، بر چه پایه علمی استوار است؟ آیا غیر از ذات ربوبی که نازل کننده قرآن است، کسی دیگر حق نسخ آیات را دارد؟ بر اساس بینش شیعی حتی خود پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام تنها نسخ صورت گرفته با اراده خدا را اعلام می‌کنند نه اینکه خود ناسخ

احکام الهی باشند. اینکه بگوییم رأی مفسران (بر اثر کج فهمی و یا نفهمی در مرحله اول یا دوم) باعث تغییر در اراده الهی شده‌اند، سخن قابل قبولی نیست؛ زیرا از یک سو مستلزم تشریح در تشریح الهی است و از سوی دیگر، مستلزم تأثیر اراده مفسران در اراده الهی می‌باشد.

### [۳۰]. «مرحله اولیه فهم» و «قانون ابتدائی ارث»

با تعبیر «مرحله اولیه فهم» و به دنبال آن تعبیر «قانون ابتدائی اسلامی ارث» این گونه وانمود می‌شود که این قانون بنا دارد جای خود را به قانون دیگر بدهد. مکرر بیان شده که تشریح اسلامی و هر گونه تغییر در آن تنها از مبدأ تشریح، یعنی ذات مقدس باری تعالی و به وسیله پیامبر ﷺ امکان پذیر است. آری، ممکن است این مسأله بر اساس نظریه تفویض امور دین به معصومین علیهم‌السلام این مسأله توجیه پذیر باشد، اما خود این نظریه با چالش‌های اساسی اعتقادی روبه‌روست. به صراحت باید گفت ماندسازی «تغییر فهم» با نسخ، - که آقای پاونرز توهم کرده - در حقیقت، یک نوع توجیه و پوشش بر خطای کج فهمانی است که معنی آیه را درست فهمیده و یا نخواسته‌اند بفهمند.

### [۳۱]. جایگزین یا جرح و تعدیل

پیش از این گفته شد که قانون ارث از جمله احکام امضایی اسلامی است؛ بدین معنی که ابتدا اصول کلی و اساسی را که در جامعه قبلی وجود داشته، امضاء می‌کند، سپس به اصلاح و ترمیم جزئیات آن می‌پردازد. اینکه قرآن کریم فرمود: ﴿أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ (نساء / ۱۱)، مفید این معنی است که اسلام اصل قانون ارث را پذیرفت، اما در سهم‌بران، طبقات ارث و مقادیر سهمشان تجدید نظر اساسی دارد؛ لذا بر خلاف قانون جاهلی، با مفروغ گرفتن سهم ارث دختر، آن را محور قرار داده و می‌گوید ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾. اینجاست که بر خلاف دیدگاه پاونرز می‌گوییم: قرآن با جرح و تعدیل قانون ارث جاهلی، قانون جدید را برای همیشه تشریح نمود و اجازه نمی‌دهد قانون الهی و آسمانی را با فهم این و آن دچار تغییرات مستمر گردد.

### [۳۲]. اقتباس از قانون روم یا استقلال؟

آقای پاونرز معتقد است که قانون ارث قرآن - که به حق آن را نظام کامل ارث معرفی می‌کند - مشابهت برجسته‌ای با قواعد ارث خاور نزدیک و روم دارد، بلکه قانون

قرآن را اصلاح شده آن قانون‌ها می‌داند. اگر منظور وی این باشد که قانون قرآن با دیگر قوانین ارث اصول و کلیات مشترکی دارد، سخن درستی است؛ چراکه از این امر می‌توان به عنوان قانونی جهانی یاد کرد. اما اگر منظور این باشد که قرآن آموزه‌های خود را از آن قوانین اقتباس کرده است، جای خدشه دارد؛ زیرا بر اساس بینش اسلام، قرآن وحی الهی است که خداوند سبحان به وسیله پیک وحی بر پیامبرش محمد ﷺ نازل کرده است و آن حضرت هرگز از این و آن دریافت نکرده است.

### [۳۳]. اقتباس از قانون یهود یا استقلال؟

بنا به ادعای پاوئرز، آقای کیمبر بر این باور است که نظام ارث قرآنی، نسخه اصلاح شده ارث یهود است. نقد این موضوع نیز همان است که پیش از این گذشت.

### [۳۴]. ارث و وصیت، نماد دو فرایند در یک مسیر

شخصی دیگر به نام کیمبر معتقد است ارث و وصیت دو فرایند جدای از هم نیستند، بلکه یک راه هستند... در این خصوص چنان که در ملاحظه پنجم بیان شد، وجه اشتراک ارث و وصیت - تملیکه - در انتقال مال از شخصی به شخص دیگر است و زمان تحقق هر دو نیز بعد از مرگ است و وجه تمایز این دو در دو امر است:

نخست اینکه زمان وقوع وصیت قبل از مرگ و زمان وقوع توریث بعد از مرگ است. دوم اینکه وصیت با اختیار مورث و در بخشی از مال او صورت می‌گیرد، ولی ارث به صورت قهری و بر تمام ارث صورت می‌پذیرد. آری، وصیت منحصر به مال است و به شخص دیگری منتقل نمی‌شود، بلکه وصایای غیر مالی و غیر تملیکی نیز در بر می‌گیرد؛ بنابراین، اگر موضوع انتقال مال به غیر از طریق وراثت باشد، وصیت نقشی ندارد. به هر صورت، به نسخ بخش دوم آیه ۱۲ نساء به وسیله آیه ۱۷۶ نساء نیازی نیست.

## منابع

### الف) منابع نویسنده مقاله

۱. ابن اسحاق، سیره، تصحیح روستنفلت؛
۲. ابن شعبه، کتاب السنن، تصحیح ح. ع. اعظمی، دبهیل ۱۹۶۷
۳. بخاری، صحیح، تصحیح کرل و یونیل؛
۴. بیضاوی، أنوار، لایزیک ۱۸۴۶ - ۱۸۴۸، تجدید چاپ، اوسنبروک ۱۹۶۸؛
۵. بیهقی، احمد، السنن الکبری، ۱۰ ج، حیدرآباد ۱۳۴۴ - ۱۳۵۷، تجدید چاپ، بیروت، ۱۹۶۸؛
۶. زمخشری، کشاف، بیروت ۱۹۴۷؛
۷. شافعی، محمد بن ادريس، الرسالة، تصحیح م. س. کیلانی، قاهره، ۱۹۶۹؛
۸. طبری، تفسیر، ۳۰ ج در ۱۲ ج، قاهره ۱۹۵۴ - ۱۹۶۸؛
۹. قرطبی، جامع، قاهره، ۱۹۶۷؛
۱۰. قشیری، مسلم بن حجاج، صحیح، تصحیح عبدالباقی، ۵ ج، قاهره، ۱۹۵۵؛
۱۱. نيسابوری، غرائب، قاهره، ۱۹۶۲ - ۱۹۷۰؛
۱۲. واحدی، اسباب.

1. A socio, historical approach. In C. Mallat and J. conners (eds.), Islamic family law and the state, London 1990, 11-29; id., The will of Sa'd b. Abi Waqqas, A reassessment, in SI 58 (1983), 33-53;
2. A. Colardo, Diritto ereditario islamico delle scuole giuridiche Sunnite (Hanafita, Malikita, Safiita e Hanbalita) e delle scuole giuridiche Zardita, Zahirita e Ibadita, Naples 1994;
3. C. Gilliot, Le commentaire coranique de Hud b. Muhakkam/Muhkim, in Arabica 44 (1997), 179-233 (216-7 for inheritance for ghe Ibadites, on Q 4: 11);
4. D. Santillana, Istituzioni di musulmano malichita con riguardo anche al sistema sciafiita, 2 vols., Rome 1925-38, ii, 495-550 (Diritto ereditario);
5. D.S. Powers, On bequests in early Islam, in JNES 48 (1989), 185-200; id., Islamic inheritance Law;
6. E. Chaumont, Legs et succession dans le droit musulman, in J. Beaucamp et G. Dagron (eds.), La transmission du patrimoine. Byzance et laire mediterraneenne, Paris 1998, 35-51;
7. E. Sachau, Myhammedenisches Erbrecht nach der Lehre der ibaditischen Araber von Zanzibar und Nordafrika, Berlin 1894; id., Myhammedenisches Recht nach schafitischer Lehre, Stuttgart 1897;
8. H. Yanagihashi, The doctrinal development of "marad al-mawt" in the formative period of Islamic Law, in Islamic law and society 5 (1998), 326-58.
9. H.-P. Raddats, Fruislamisches Erbrecht nach dem Kitab al-Faraid des Sufyan at-Tauri, in W1 13 (1971), 26-78;
10. M. mundy, The family, inheritance, and Islam. A re-examination of the

- sociology of faraid Law, in A. Al-Azmeh (ed), Islamic Law: Social and historical contexts, London and New York 1988, 1-123;
11. M. Teffani, Traite de successions musulmanes d'apres le rite malekite, Senegal 1948;
12. N.J Coulson, Succession in the Muslim family, Cambridge 1971;
13. P. Crone, Roman, provincial and Islamic Law, The origins of the Islamic patronate, Cambridge 1987;
14. R. Kimber, The quranic Law of inheritance, in Islamic Law and society 5 (1998), 291-325; J. -D. Luciani, Traite des successions musulmanes (ab intestate). Extrait du commentaire de la Rahbia par chenchouri de la glose del-Badjouri et d'autres auteurs arabes, Paris 1890;

### ب) منابع ناقد

۱. ابن حنبل، أحمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تحقيق شعيب أرنؤوط و دیگران، چاپ دوم، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۰ ق و مؤسسة قرطبه، قاهره، بی تا.
۲. إربلی، علی بن عیسی کشف الغمه، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقيق علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۴. امام خمینی [سیدروح الله]، تحریر الوسیله، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
۵. بیهقی، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری وفي ذیلہ الجوهر النقی، تألیف علاءالدین علی بن عثمان الماردینی مشهور به ابن ترکمانی، چاپ اول، مجلس دایرةالمعارف النظامیه، هند - حیدرآباد، ۱۳۴۴ ق.
۶. التمهید فی علوم القرآن، محمد هادی معرفت، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق.
۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ قمری.
۸. رهنما، زین العابدین، تفسیر رهنما، (ترجمه و تفسیر)، کیهان، تهران، ۱۳۴۶ ش.
۹. سیوطی، عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، بی تا، بی جا.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعه مدرسین، قم، بی تا.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، چاپ اول، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۱۲. طوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۳. \_\_\_\_\_، التهذیب، چ چهارم، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۱۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، کتابفروشی علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
۱۶. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، چاپ اول، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ ش.

۱۷. لاحم، عبدالکریم بن محمد، الفرائض، چاپ اول، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، سعودی، ۱۴۲۱ ق.
۱۸. محمد الصلابی، علی محمد، السیرة النبویة عرض وقائع وتحلیل أحداث، بی نا، بی تا.
۱۹. مرتضی العاملی، السید جعفر، الصحیح من سیرة النبی الاعظم ﷺ، چاپ چهارم، دار الهادی للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق.
۲۰. مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول ومعظم أبحاثها، چاپ پنجم، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲۱. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۲ ق.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، تحقیق محمود قوچانی، المكتبة الاسلامیه، بی تا، بی جا.